بازگشت به قرآن

عبدالمجيد فلسفيان

با طولانى شدن عصر هجران و جدايى از قرآن و فريادرسى رسول به خاطر مهجور ماندن قرآن در ميان قومش و با فاصله افكندن بين نور قرآن و توده ها از طرف آنان كه مرگ خود را در سريان روح كتاب در اجساد نحيف مسلمان ها مى دانند در دهه هاى اخير, شاهد عصر بازگشت به قرآن با انگيزه هاى گوناگون و پراكنده و توقع ها و انتظارهاى متفاوت هستيم.

گروهى با طرح پرسش ها و تهيه پاسخ به قرآن روى آوردند تا براى حرف هاى خود مستندى بيابند و به آنچه يافته اند رنگ دينى بدهند.

گروهى با بازگشت به قرآن, به ظاهر قرآن و الفاظ آن بسنده كرده و فهم قرآن و تعقل در حقيقت آن را متروك گذاشته اند و دين را وسيله و نردبانى براى رسيدن به دنيا قرار دادند و قرآن را بر هواى خود عطف كردند.

دسته سوم با اهرم قراردادن قرآن, جوامع اسلامى را در برابر استعمار بيدار و متحد كرده و با تكيه بر يك بعد قرآن, ابعاد ديگر آن را فراموش نمودند.

عداه اى نيز به جاى طرح بازگشت به قرآن, چرايى بازگشت را مطرح نمودند واينكه چرا بايد به قرآن بازگشت و قرآن چه ضرورتى دارد و اساسا انسان چه نيازى به اين رجعت دارد.

در پاسخ به اين سوال, پرسش هاى اصلى ترى روى مى نمايد كه انسان چه نيازى به دين و وحى دارد و جايگاه و منزلت وحى در زندگى آدمى كجاست؟

و قبل از اين, سوال مهمترى جلوه مى كند كه انسان كيست و چه نيازهايى دارد تا آنگاه بر اساس شناخت انسان از خودش و نيازهايش, نسبت او با دين و وحى و قرآن روشن گردد, چرا كه با مجهول بودن او و نيازهايش همه چيز براى او مجهول خواهد ماند; آنگونه كه على7 فرموده:((فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل)). (1)

هر كس به ارزش وجودىاش نادان باشد, به شناخت ديگران نادان تر است و فرق نمى كند اين غير, وحى, قرآن, ... باشد كه قدم اول در حوزه معرفت, انسان شناسى است كه انسان با شناخت خود به شناخت غير خود مى رسد و به سوال هاى بى جواب پاسخ مناسب مى دهد.

نزديكترين و بى خطرترين راه معرفت, تفكر در نفس آدمى است كه با اين تفكر, انسان مجهولات و گم شده خود را باز مى يابد و به:

1. قدر,

2. روابط گسترده و پيچيده,

3. استمرار و تداوم,

خود راه مى يابد.

قدر عبارت است از:

1 . اندازه

2 . ارزش

3 . برنامه ريزى.

اندازه و قدر انسان كدام است؟ اين قدر و اندازه چه ارزشى دارد و براى اين اندازه و ارزش به چه برنامه اى نياز است.

استعدادها و سرمايه ها و امكانات مجموعه قدر آدمى را تشكيل مى دهد; آنچه كه با ساير موجودات مشترك دارد و آنچه كه خاص خود اوست, از غريزه گرفته تا نيروى فكر و عقل و قلب و روح.

انسان موجودى است كه با نيروى فكرش, با داشتن مبادى و معلومات مطلوب, به مجهولش راه پيدا مى كند و به شناخت راه هاى متعددى دست مى يابد.

با نيروى عقل كه نيروى سنجش اوست, به ارزيابى و سنجش راه هاى بدست آمده مى پردازد و بهترين را نشان مى دهد, چرا كه در تعريف عقل آمده است: ((العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان)) .(2)

اين انسان از مركز ادراك و احساس برخوردار است كه حب و بغض و دوستى و دشمنى و گرايش او را تشكيل مى دهد و همه عواطفش را در بر مى گيرد كه به اين مركز ادراك و احساس قلب مى گويند.

چنين انسانى در برابر ارزش ها و اهداف و راه هاى بدست آمده و بهترين آنها از قرب و بعدى برخوردار خواهد بود و خود را در جايگاه دور و نزديكى در نوسان مى بيند كه نشانگر ((روح)) اوست.

آدمى با معرفت اين مجموعه و اندازه و قدر و تإمل در دنياهاى قبل از اين دنيا, به ارزش خود پى مى برد كه از دنياى موجود بزرگتر است و به تعبير حضرت على(عليه السلام) براى اين دنيا خلق نشده است: ((لسنا للدنيا خلقنا))(3) و دنيا منزلى از منازل سير اوست و دار مجاز و پل عبور است: ((فان الدنيا لم تخلق لكم دار مقام بل خلقت لكم مجازا لتزودوا)).(4)

اينجاست كه انسان به غيب و آخرت گرايش و عشق و كشش پيدا مى كند وبه استمرار و ادامه خود مى رسد كه بدون اين تفكر و تإمل در خويش به خسران مى نشيند و به ادامه راهش گرايش نمى يابد كه (الذين خسروا انفسهم فهم لا يومنون).(5)

از جهت ديگر آدمى خود را با جهان و ديگران در ارتباط مى بيند و خود را در دنيايى از روابط احساس مى كند و چنان اين احساس, ظريف و زيباست كه به عمق اين حقيقت رهنمود مى شود:

اگر يك ذره را برگيرى از جاى

همه عالم خلل يابد سراپاى

حال براى چگونه رابطه ايجاد كردن و چگونه راه رفتن, چگونه خوابيدن و چگونه گفتن خود را نيازمند ضابطه هاى حاكم بر اين روابط احساس مى كند.و با شناخت اين مجموعه قدر و روابط گسترده و پيچيده و باور به ادامه و استمرار, انسان به كسى كه او را در اين سير تا انتهاى مقصد راهنمايى كند و براى او برنامه اى جامع و كامل ارائه دهد و راه را برايش روشن گرداند, مضطر مى شود; آنگونه كه براى رفع عطش به آب اضطرار پيدا مى كند.

عشق او به راهش او را عاشق نورى مى گرداند كه همه راه را برايش روشن مى گرداند. اين نور نمى تواند غريزه باشد كه غريزه انسان حتى در مقايسه با غريزه ساير حيوانات ضعيف است و علم و عقل نمى تواند اين نقش را ايفا كند كه عقل و علم نور افكنى در سطح محدود هستند; بگذريم از اينكه خود عقل براى روشن شدنش محتاج به نور است .

اينجاست كه ضرورت وحى و دين و قرآن جلوه مى نمايد كه اين گسترده و بى نهايت را تنها خالق اين مسير با نور خودش مى تواند روشن نمايد و قرآن همان نور حق است كه بر قلب پاك پيامبر نازل شده تا همه راه انسان تا مقصد نهايى را روشن گرداند: (قد جائكم من الله نور و كتاب مبين).(6)

بنابراين قرآن ضرورت كسانى است كه با معرفت به قدر و روابط و ادامه خويش, خود را از دنيا بزرگتر مى بينند و عالم شهود را براى خود كم ديده و به دنياهاى بزرگتر و به استمرار خود عشق مى ورزند و اين عشق, آنها را عاشق قرآن مى گرداند و به قرآن مضطر مى نمايد; چرا كه (و الذين يومنون بالا خره يومنون به);(7) كسانى گرايش به قرآن پيدا مى كنند كه به آخرت گرايش داشته باشند.

پى نوشت ها

1. نهج البلاغه, نامه 53.

2. محاسن برقى, ج 1, ص 310.

3. نهج البلاغه, نامه 55.

4. نهج البلاغه, خطبه 132.

5. انعام/12.

6. مائده/15.

7. انعام/ 92.